

احضار کرده تهدید بقتل و امر به تیری نمود و ملا و متنفذین
 بلد مصمم بقتل مظلوم شدند و برخی او را اخبار کردند که
 طفتت و مراقب احوال خود باشد و او اظهار صرّت از قسرب
 وقوع شهادت کرد و بزوجه اش تأکید نمود که کتب امریه اش
 را پنهان و محفوظ از دست برد معاندین بدارد و روزی ^{دیگر}
 بعد از غروب اسد نامی که معروف به اسد حسین کهنه
 بود مسلح بدکانش وارد شد و از او نان طلبید و گرفت
 و دوتن دیگر هم بدکان آمده معلوم بود که مطلع از جریان
 واقعه میباشند و اسد مذکور گلوله تفنگ به پهلوی مظلوم
 رها کرد که از پهلوی دیگر بدر رفت و او بیفتاده جان سپرد
 و نقود حاضر در دکان را بردند و جسد را بخانه رساندند
 و صبح روز دیگر جسد را دفن کردند و اموال را ضبط نمودند
 و عائله اش بهرجا منتقل و طمس شدند شری تدید نسیب
 حاجی آقا بمقرب اعتنا نکرد و اطرافیان آقا حسین مجتهد
 بدو مصراحت گفتند که مال و جان شما بر مسلمانان صباح
 است و خانواده آقا حسین نجفی ابرامع از ورود کرده گفتند
 خانه ما نجس میشود آن مظلوم جدید الایمان باشم
 مصائب مذکوره ثابت و مستقیم عقیدت مانده شوهر کرد او را
 تبلیغ نمود و به تربیت روحانیه و معرفتیه اولاد پرداخت .

خراسان

بنوعی که دربخش ششم آوردم هنگام غروب شمس جمال قدم در پلاد و قزای خراسان جمعیتی کثیر از اهل بها میزیستند و در آغاز فتنه نقض تنی چند درخوسف هدف سهام شبهات گشته با ناقض اکبر مکاتبه کردند و از قلم مرکز عهد و میثاق الواح متوالی صدوریافت و برخی از مصلحین و مخلصین حسب الامر برای اخمد نیران اختلاف و فساد بدانجا رفتند و معدودی از آنان را منصرف و نائب ساخته و بر محیط اختلاف و افساد دیگران سدی آهنین کشیدند که موجب سرایت و غوایت احدی نگردید ولی بهائیان خراسان را در این دور تضییقات و بلیاتی شدید نصیب گردید و عده ای در ره ایمان جان نثار کردند و کثیری فراری و ضواری گشتند و ما واقعه شهادت حاجی محمد ترک را در مشهد مشروحا در بخش سابق و بیان احوالش را مفصلا در بخش ششم آوردم و واقعه شهدا^۱ خسته تربت را در بخش سابق آوردم از آنجمله واقعات حصار و نامق شروع از آغاز انقلاب و مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ بود و پس از تمامست واقعات که هر يك را در بخش خود و بمحلش آوردم قاسم نام

کوه سرخی، ملاحسین بن ملا ابوالقاسم را هدف گلوله و مجروح نمود و چنانکه در بخش ششم بیان کردیم .

و شرح شهادت آقا میرزا یوسف قاضی در نشریه محفل روحانی مشهد مورخ صفر ۱۳۳۳ چنین صورت گرفته است که او مدت چهار سال در مشهد بکارقالی باقی مشغول بود و در حسن اعمال و اخلاق و صداقت و امانت شهرت تامه داشت و حضرت عبدالبهاء و پسران ایشان یوسف عبدالبهاء نام بردند تا آنکه علی اکبر نجار بسزد که بحیله اظهار ایمان کرد و بمحافل بهائی رفت و آمد نمود و از آقا میرزا یوسف مبلغ دویست تومان بضمانت سیدندایت خباز قرض گرفته و بعد از سه چهار ماه که میرزا یوسف مطالبه وجوه نمود او را بخانه میرزا هدایت مذکور دعوت کرد که سند را آورده وجوه را بگیرد و میرزا یوسف با عصبه دققی که داشت متوجه این دایمی که برایش گذاردند نشد و روز جمعه ۶ تپقصده بود که بنوع مذکور بآن خانه رفت و او را شهید کردند و در کیفیت شهادتش باختلاف گفته اند و حکایت شد که با عصبه نوعی گردنش را زدند که پوست باقی ماند و فوراً با حمان لباس در چاه انداختند و دوسه نفر عطف آورده با آهک و آجر پر کردند و روی چاه را با آهک و آجر و ساروج گرفتند و پس از شش روز پشه‌شمندی بعضی از بهائیان و قوه نظمیه پیدا کردند

وجسد آن مظلوم را در بابا قدرت محل مرقد ابا بدیع دفن نمودند و علی اکبر وسید هدایت وشاطر که هر سه در قتل آن شهید شریک بودند گرفتار وحبس شدند ولی بعد از چندی مرخص گشتند و نیز در آن وقت است که درخوسف بتحریر ملای آنجا رفتی چند از ناقصین اسباب چینی نزد حکومت کردند و از عدهٔ صد و پنجاه نفر مؤمنین آنجا چهار هزار تومان گرفتند و حاجی ملا یوسف بیک را دست و پنجاه تومان جریمه کردند و میرزا جعفر را در نه بنسدادان چوب فراوان زدند و شصت تومان جزیه کردند .

در اوایل این دوره جمعی از متقدمین برجای بودند و متدرجا اخلافشان رشد روحانی حاصل کرده رایت اصغر امبی را بردوش گرفتند و میرزا علم محمد بن اصدق و میرزا محمود فروغی و غیره ستاره درخشان آسمان تبلیغ شدند . و از متقدمین علماء مؤمنین سابق الوصف در مشهد ملا علی بهستانی که منزوی بوده صلحین و مسافرین نزد وی ذهاب و ایاب مینمودند تا از شدت تعریض اعداء عرصه بر او تنگ گردید و حسب اصرار نجلش میرزا حسین در سال ۱۳۱۱ به عشق آباد مهاجرت نموده اقامت گزیدند و پس از چند سالی سمرقند را بهر اقامت گزیدند و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در آن بلد بسن متجاوز از هفتاد که تقریباً پنجاه سال را در خدمت

(۲۰۳)

این امر مصروف داشت وفات نمود و در قبرستان بالای تپه
جنب بقعه شاه زنده مدفون گردید و آقا سید مهسبی
گلهایکانی این قطعه در ماده تاریخ بستود :

بود باقی د و روز از شعبان

ز اتفاق قضا و اسبابا

جو عرضدق و صفوت مودوب

گشت راجع بسوی روتابا

سوخت زین ماجری و گریان گشت

دل اغیار و چشم اجبابا

فستلت التهی عن التاریخ

قال لی نیر الهسبی فدابا

و خطاب بوی الواحی بسیار نیز از ظلم حضرت عبد الجبار موجو
میباشد و در صورت زیارت صادر در حقش از ظلم آنحضرت
چنین مسطور است :

" تالله الحق ان القلوب تحبک والصدور مشرخصه
بذکرک والتفوس مهتره بالثناء علیک رحم الله امرأ زار رسک
وايد الله رجلا ترحل فی جوار مرقدک وتذلک وخصع و خضع
عند جدتک لله ربک ورب آبائک الاولین " .

و مجلس میرزا حسین سالیانی در عشق آباد و سمرقند

مشغول به قنادی و خدمت این امر بود تا در سال ۱۳۳۶ -

وفات کرد و خلفش عبدالحسین در عشق آباد اقامت یافت
 و پس در ۱۳۱۵ هجری که از بندر جزعازم عودت بسمرقند بود در همین طریق نزدیک
 ایستگاه تجسن واقع بین عشق آباد و مرو در حالیکه با
 بعضی از مسافریں مکالمه و مصاحبه در خصوص این امر میکرد
 سه تن از مسافریں با آتش تمصب و عداوت برافروختند و در
 اثناش که ماشین راه آهن بغایت سرعت میگذشت و پیرا
 ناگهان بیرون انداختند و بستگان و بهائیان از واقعه
 اطلاع یافته جسد را در تنجین دفن نمودند و قاتلین که در
 مشید شناخته شدند بین اهالی افتخار بمطل مذکور
 میکردند. خویش را مستوجب اجر جزیل میشمردند و از ملا علی
 بواسطه انجالتش خصوصا پسرش میرزا کوچک قدیمی
 عاقله واسعه قدیمی در این امر باقی ماند .

و از اعظام مؤمنین شهید میرزا علی محمد خان مؤتمن
 السلطنه که بعد از وفات والدش میرزا محمد رضا خان
 مؤتمن السلطنه در سال ۱۳۱۰ چنانکه در بخش ششم مفصلا
 آوریم برجای پدر برقرار گشت و مدت الحیات ثابت الایمان
 و مساعد بود تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت و خاندانی در این
 امر برقرار داشت و نیز میرزا کاظم و میرزا موسی پسران
 میرزا علی رضا مؤتمن الطک مستوفی که نیز در سابق شرح احوال

آوردیم پس از پدر مأمور گردیدند و نیز میرزا ابوالقاسم
 مستوفی و پسرش میرزا بزرگ خان گرایلی مستوفی اعصاب
 میرزا محمدظی مستوفی سابق الذکر فیما بین مؤمنین
 درخشیدند و میرزا بزرگخان گرایلی مستوفی سالها عضو
 محفل روحانی مشهد و موظف در دائره حکومت و مستغرق
 در خدمت و نصرت این امر بود و بالاخره با عائله اش ساکن
 طهران گشته رایت قیام در امر تبلیغ برانراخت و در تالیفات
 عدد ابجدی حروف ایات قرآنیه و غیرها با استدلال در حقیق
 امر ابهی استمداد و ذوقی مخصوص بارز و شاعر آشکار
 میسازد و نیز میرزا ابوالحسن مستشار دفتر که نیز سابقه
 احوال در بخش ششم نگاشتیم و در او اثر آیام رئیس دائره
 حواله مالیه ایالتی گردید و در دو سال اخیر از حیثیات
 بملکت ضعف پیری تقاعد از خدمت اداری نمود و سال ۱۳۴۱
 در عشتاد سالگی وفات نمود و خاندانی وسیع در این امر
 برجای گذاشت . دیگر میرزا محمد حسین اعتضاد الاطباء
 یزدی سال ۱۳۲۴ درگذشت و از مخلصین مؤمنین
 سابق الذکر کربلائی اسماعیل چاروق دوز که بملکت شدت
 اخلاص و کثرت شهرت بین الانام چون در سال ۱۳۲۲ وفات
 یافت و جسدش را خواستند در قبرستان خوض لقمان دفن
 کنند اعدا و اشرار جمع شده معانست نمودند و لاجرم در خارج

دروازه بالا خیا بان در مجلسی که گوزه پزی بود و اکنون در عصر
پهلوی فلکه شد مدفون گردید .

دیگراز معاریف مؤمنین شهید حاجی محمد ترك شهید
سابق الذکر در بخش ششم که پسران و برادران مخالف
و معاندین همی با وی ستیزه کردند و از مجتهدین فتاوی
در باب کفر و لزوم قتلش گرفتند .

و رالی خراسان محمد تقی میرزا رکن الدوله که در حکومت
نخستش در خراسان بنوعی که نگاشتم واقعه شهادت حاجی
عبدالمجید ابا بدیع اتفاق افتاد و در ایام حکمرانی اش در
فارس شهادت میرزا مرتضی سرروستانی واقع شد بمجلس
بلیات گوناگون که بر او رسید و ملاقات و کمالات حاجی
شیخ الرئیس تغییر در افکارش حاصل شد در این باره با آحاد
اهل بها ملاطفت و شفقت نمود و حاجی با وی جلس و ندیم
شد و اوضاع و احوال خود بیان کرد و حکمران از حاجی
میرزا محمود خان بیگلریکی کلانتر شهید مراقبت امنیت و سر
تعهد و التزام گرفت و مصداق پسران برادران و معاندان
حاجی با تمامت سعی وجد همت بر قتلش نهادند و حاجی آقا
نام در بان بکس آستانه رضویه را تطمیع بتصرف قسمتی
از املاک وی کرده بانمود بحدیست نمودند و بگروهی از سادات
و طلاب علوم دینیّه متوسل گشته مبالغی نفوذ بهر اقدام

بقتلش داده اطمینان بقیام برقتل یافتند تا آنکه واقعه
شهادت جانگداز آن پیر مظلوم در سال ۱۳۱۵ بنوعی که در
بخش سابق نگاشتیم واقع شد .

دیگر از معارف خراسان مؤمن بشروه که در بخش
ششم ذکر نام و مقام کردیم و خودشان و نیز اخلاقیان در
جامعه بهائی می‌درخشیدند و میرزا ابوالحسن خواهرزاده
جناب باب‌الهاب که در بخش مذکور وصف کردیم بالاخره در
سرخس درگذشت . دیگر خواهرزاده اش میرزا محمد حسین
ضریح سابق الذکر در عشق آباد وفات نمود و پسرش میرزا
عبد الوهاب و میرزا عبدالبهاء بغایت منجذب و شتمسل و
خادم امر الهی بود بلیات بسیار از اعدا کشید و اشرار شرور
در هنگام عروسیش چند ان خاک و پلیدها در ظروف طعام
و شراب نیافت که خدام از طریق کوچه می‌آوردند ریختند که
اغذیه و اشربه از صلاحیت تناول خارج شده عیش و شادمانی
درهم شکست و در همان شب کودک ملا محمد حسین را در حوض
سرکوچه غرق کردند و مادر و غویشان تا صبح بهر سو در
طلب شناختند و علی‌الصباح نمش را یافتند .

دیگر از معارف مشهد شاهزاده ابوالحسن میرزا
شیخ‌الرئیس که سابقه احوال در بخش ششم آورده و نگاشتیم
که در سال ۱۳۱۰ با جلال و احترام سلطانی ساکن اسلامبول

بود و پس از مدت زیاد از سالی بنام زیارت اعقاب مقدسه
 عازم عکا شد ۱۳۱۱ و بموجب تلگرافات سلطانی حاکم
 ولما و ارکان دولت احترامات شایسته بعمل آوردند و
 حضرت غصن اعظم عبدالبها بیعض از اصحاب دستور
 دارند خانه مخصوص برای اقامت تهیه کردند و موجبات
 جلال برپا داشتند تا در آن خانه وارد شده ارکان بلند
 بملاقاتش رفته افادتش را شنیدند و آنحضرت خود نیز
 بملاقاتش رفته بعد از لمح ای برخاسته قرار دید ارفصل
 را بشب سوکول کردند و چون پاسی از شب گذشت در حالیکه
 جز شیخ و بهائی مذکور احدی حضور نداشت وارد شده
 جلوس نمودند و شروع بمیان و افاده نهادند و شیخ ساکت
 و خاضع بود تا پایان مجلس سخنی نگفت و آنحضرت ملاطفا
 فرموده بیرون آمدند و شخص مذکور از شیخ جویا شد که چگونه
 در مجلس علما و ارکان دولت متکلم و حده است ولی در محضر
 آنحضرت جز صمت و خضوع ندارد ؟ در جواب گفت در این
 محضر باید گوش شد و اسرار حقایق را با تمام هوش نویسد
 و نادیدنیها را بعین عیان دید و جای حلّ لسان و ارخا
 عنان بیان مجالس دیگران میباشد . و چند بیوم در عکا
 مهمان آنحضرت بوده ابواب سعادت و هدایت کبری بر وی
 مفتوح گردید و لاسیما در اطراف مسائل و مقاصد سیاسیّه

که در آن ایام بدست سید جمال الدین افغانی و سنگساران
 بابی و ازلیش در اسلامبول و ایران متداول بود و باعاجی
 میرزا حسن شیرازی و محض دیگر از ملاحی ایرانی ساکن
 عراق مخابره و مراسله میکردند و او را نیز میخواستند وارد در
 آن مسائل کنند نصایح و اندازات اکیده یافت و مأمور شد
 که لوحی صادر از قلم مبارک را به میرزا برساند آنگاه از طریق
 دریا روانه عراق و ایران گشت و شهری پند در جمعی اقامت
 کرده پذیرائی مجللی از طرف تجار و اعظم دید و او خود
 در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و منتخب آثار و
 ابیاتش تنظیم کرده در جمعی بطبع رساند با رعایت احتیاط
 بیان ایام افاتش را در عگا بتلویح و ایما که اسلوب بیان
 بود چنین نوشت : * بعد از ورود به پورت سعید مجدداً
 بزیمارت بیت المقدس تصمیم عزم کردم از اتم القی بین عینه
 عزمه بحمد الله منهاج ارادت تحصیل شد و مصراع سادات
 تکمیل از مسجد الحرام بمسجد الاقصی آمدم بهیت لحم و
 قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز
 و حی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات
 غیبیه دست داد *

و الجمله سالی در عراق عرب زیسته رسالت بانجسام
 رساند آنگاه از طریق بصره بایران آمد و شهری چند رحل

اقامت در شیراز انداخت پس بطهران شتافت و چون عوای
 شیراز و صفای اهالی را پسند کرد مراجعت نموده توسط
 جست و در عمارت ممتازی سکونت گرفت ملاها مقدّم شد اگر اصرار
 نموده طلاب بتلطّف و استفاده از محضرش گرد آمدند و در
 آستانه شاه صبر و عجز و افادت فراهم آوردند و طلاب و فضلا
 بهرامون صبر مجتمع شده تقریراتش را مینوشتند و مدّت
 سخنرانیش بر عرشه صبر در هر بار غالباً سه الی چهار ساعت
 اقدار داشت و این بسال ۱۳۱۲ و آیام حکمرانی محمّد
 تقی میرزا رکن الدوله مذکور بود که برخلاف آیام خراسان
 درودش را محترم و مکرم و وجودش را معزز و معظم شمرد
 و در مابین اهل علم و فضل ملا عبد الله فاضل رفیع بدیع ز
 معارف این حزب که شرح احوالش را ضمن اوضاع فارس
 می آوریم با شیخ تقرب و محرمّت یافته اشعاری چند بسرود
 و با قند و گلاب ارسال جنابش نمود و شیخ ابیاتش بفرستاد
 و منظور ملا عبد الله فاضل کشف قناع از چهره باطن عقیدتش
 بود و او کتمان و ستر نمی کرد و نهنده ای از آن ابیات
 چنین است . فاضل گفت :

ای فصل اخیر و شمع روشن *** شیراز ز مقدم تو گلشن
 دیربست که مرده جان و سر *** جوهای یکی یگانه مردم
 بوسنی نشنیدم از کسی من *** جز گنده دلان مرده در تن

چون بوی خوش از شما شنیدم * * * ز آن روی سوی من دويد م
ای صاحب خرمن و زراعت * * * يك خوشه كه ميكنم قناعت

شيخ الرئيس گفت :

ای فاضل هوشمند نحسری * * * تقرير تو نيك و نيك تحریر
قند تو بتن حلاوت آرد * * * پند تو جهان طراوت آرد
هر جا كه بتافت حضرت هم * * * دلگرم شوند روشن و كور
از هم نصیب كور این است * * * تقدیر خداي ما چنین است
آویخته ای بدامن من * * * تاخوشه ببری ز خرمن من
افسوس كه نفس آتش افروخت * * * وین خرمن فطرت مراسوخت
نه صاحب خرمن و نه گاهم * * * از تنگ دلی نه جای آهم
آنان كه نخورده اند با ده * * * خوش باور هي تمیز و ساده
بينند چه عای و هوای ما را * * * از میكده گفتگوی ما را
گویند كه می کشیده است این * * * لذات طرب چشیده است این
وانان كه همیشه در حضورند * * * سرمست زاده طهورند
دانند كه سكر می دروخی است * * * در عریده ایم و كاسه دروخی است
بانفس دنی فقد تدنسی * * * حیرت زده ایم رب زدنا

فاضل گفت :

ای تحت قباب بار خفته * * * از ما رخ خوب خود نهفته

ای تو سر زلف موی جانان * * دست از تونمیکشیم آسمان
 حیرت زدگان که رستگانند * * در فلک بقا نشستگانند
 مغمور دلند اگر خرابند * * آب اند اگر چه چون سرابند
 حیرت زده ای مرا چنان کن * * هر شعبده‌های که دانی آن کن
 سمدی که سخن بر جهان بود * * این مسئله را چه خوب فرمود
 زهر از قبل تو نوش دارو ^{ست} * * فحش از دهن تو طبیات ^{ست}
 دیباچه صورت بدیمت
 عنوان جمال و حسن ذات ^{ست}

والجمله شیخ در شیراز بنیت کبرای خود را بنکاح میرزا
 ابوالقاسم فخرالاشراف نجل جلیل میرزا علی فخر داد و بنیت
 دیگر را بفرزند حاجی احمد خان کرانی از ملاکین و اشراف
 ازدواج نمود و بگانه طجاء و محل توجه اهالی گردید
 بحدی که غالباً امور ایالتی در حضورش رتی و فتق میشد و
 تمامت طبقات انام اعتماد باو حاصل کردند و در حقیقت ^{جسد}
 بعضی از ملاها بر افروخت و بعد در وساوس و دسائیس
 برآمدند و شیخ معاشات نموده رشته معاشرت از کف بردار
 و در خلال احوال بنانکه عنقریب مینگاریم میرزا محمود فروزی
 از شناختگان فضلا و مآلفین اهل بها در خراسان از ارض
 عکا وارد شیراز شده شور و انجذاب موفور در جمعیت این

حزب برانگیخت و ملاها نیران فتنه برافروختند و حکمران
 ویرا در دارالحکومه توقیف محترمانه کرده بمکالمه و مصاحبه
 پرداخت و سخنی از حاجی شیخ رئیس بمیان آورده خوا^{ست}
 از باطن حالش مستحضر گردد و فروغی از آن حبله غفلت
 داشت قرب آن رسید که پرده از اسرارش بردارد و حکمران
 برای نیل باین منظور شیخ را بدارالحکومه طلبیده با وی
 ملاقات داد ولی شیخ با ایما و تلویح و لطافت کلام
 اسلوب کتمان خویش را فهماند و فروغی نیز پرده بر کار کشید
 و حکمران بمنظور خود نرسید . و مدت اقامت شیخ در شیراز
 هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۶ که شاهزاده طنگ
 منصور میرزا شماع السلطنه حکمرانی فارس را بقبضه گرفت
 و آرامش و امنیت برقرار گشت شیخ در محافل منصفه بخانه
 بشیر السلطان و میرزا علی رضاخان حضور یافته جمع اهل را
 بهره مند ساخت و شاهزاده حکمران غالباً با وی مصاحبت
 و معاشرت داشت و لاجرم بمثلت احترامات حکومت مزید بسر
 مقامات شامخه علم و عرفان و نطق و بیان در درجه نخست
 از علماء قرار گرفته حکمش نافذ بر کل گردید و آتش حسد و
 حسد در قلوبشان خصوصاً امام جمعه و شیخ الاسلام شعله
 برکشید و چون حسب دستورش فاضل جهرمی از مصاریف
 مؤمنین بمقام تدریس قرار یافت و آقا سید علی اکبر فالحصیری

از مجتهدین نفی بمراق عرب شد و مساعدت و مرافقتش با این حزب مشهور گشت اورا بیش از پیش بنام بهائی مشهور کردند و صفا برآشفته بدستیاری بمضی از متنفذین فتنه برانگیختند و دکانین و بازارها را بستند و حکمران و شیخ را بنام بابی طمن و لمن کردند و درآبای چند در شهر از هم رسو آثار انقلاب و آشفتگی پدیدار گشت و در آن اثنا شماع السلطنه معزول و حاجی آصف الدوله شاهسون منسوب گردید و معاندین را فرصت بدست آمده از شمشیر شکایت و سمایات نزد حکمران جدید بردند که بابی و سبب ضلالت امالی و حاضی شماع السلطنه است و سمس در بازگشت وی بحکومت مینماید و اورا براین داشته که بدین مضمون بطهران تلگراف نمود که با وجود شیخ رئیس حصول امنیت کامله در شیراز میسر نشود و در آن ایام شاه در پایتخت نبود و وزیر^۱ جواب تلگراف کردند که شیخ باید عازم عتبات عراق عرب گردد و او از رفتن بمراق استنکاف کرده راضی بخراسان شد مشروط بر اینکه دولت تمام دیونش را ادا کند و مصارف سفرش را کاملا بپردازد و چون چنین کردند حرکت نمود و قبل از ورودش باصفهان تلگراف و مکاتیب از مجتهدین شیراز بعلمای اصفهان بدین مضمون رسید که از نطق شیخ رئیس بر منبر چون موجب هدم اسلام است بر حذر

باشید و او محققا بایی و گمراه است و سبب ضلالتست
 عامه میگردد و در آن ایام شاهزاده محمد حسین میرزا
 مؤید السلطنه از فضلا و مخلصین این حزب در اصفهان
 رئیس تلگرافخانه بود و برای سکونت شیخ عمارت مجلّسی در
 بیرون شهر تهیه کرد و بعد از ورودش ماجری را شرح داد
 و او سخت متفیر شده اصرار نمود تا میرزا علیخان و آقا محمد
 جواد صراف از بهائیان دولت مند که آرزوی چنین واقعه را
 داشتند در جوارخانه خویش علی رغم حسودان خانسه
 باشکوهی برایش مهیا کردند و در صبح یوم جمعه در آن ^{خانه}
 هنگامی که انبوهی حاضر بودند برگرسی آمده بلطاشسف
 الفاظ و دقائق معانی دل از حاضرین بر بود و بهر کسه
 رسیدند ستایش کردند و در آن محل پر جمعیت شهرت ^{پیچید}
 و مرد و زن از هر سو بجوشیدند و خانه در هنگام خطابه
 هزار جمعیت مستمعین شد و شیخ محمد تقی معروف با آقا
 نجفی (ابن الذّئب) بدستاری ظلّ السلطان اقداماتی
 بعمل آورده و برا مجبور بحزیت سوی طهران نمود و از
 آنگاه شیخ در طهران زیست تا هنگامیکه انقلاب مشروطیت
 طلبی رخ داد و برخلاف دستور حضرت عبدالبهمن
 و روش این حزب در شعار ناطقین آزادی خواهان در آمد
 و بالاخره با همکاری اش دستگیر و در چارحبس و زنجیر کشست

ولی حسب تأثیرات جلّیه خفیه این امر محطد علی شاه اورا
بخشیده رها کرد و از آن پس باری دیگر با سلا حول رفت
چندی بماند و حرم محترمه اش بحیفا رفته ایامی چند بزبارت
حضرت عبدالبهاء و عائله مکرّمه و مقامات علیها تشرّف حاصل
نموده عودت کرد و متّفقا مراجعت بایران نمودند و از طریق
قفقاز و ترکستان گذشتند و حاکم عشق آباد قطاری مخصوص
در خط راه آهن برای مسافرتش تخصیص داد و علیخان حاکم
سرو و نیز تراکه استقبال و پذیرائی نمودند و علماء سنت
و جماعت در عشق آباد و مرو تجلیل بسیار بجا آوردند که
نسبت باحدی از ملّاشای ایران سابقه نداشت و چسبون
بمشهد ورود و اقامت کرد و رایب و عطف و خطابه برافراشت
بازرقبا و حسودان از علماء بمضادت و مقاومت برخاستند
و دو ورقه ترتیب و تنظیم نموده خطابهات که برضرب ادا گمرد
شاهد آورده منتشر ساختند که شیخ بهائی است و از ورود
بزبارت حرم رضا جلوگیری کردند و بالاخره نهرالدوله والی
خراسان را واداشتند که اورا از مشهد خارج نمود و این واقعه
بسال ۱۳۳۲ واقع شد و بطهران آمده اقامت و باجمعی
محترمین این حزب معاشرت نمود و حضرت عبدالبهاء خواستند
که اورا برای تبلیغ این امر بممالک اروپا و امریک ارسال نمایند
و مکررت دیون متعدد شد بسبب آلودگی موفّق نگشت و در

طهران وفات یافته در مقبره عبدالمظیم مدفون گردید
 و از تألیفاتش منتخب نفیس از اشعار شیخ الرئیس است که
 نام بردیم و نمونه آوردیم و در بیعتی بسال ۱۳۱۲ مطبوع
 و منتشر گشت . و دیگر رساله ای نه درباره اتحاد عالم
 اسلامی و مقام اصحاب حضرت الرسول گذاشته در بیعتی
 بطبع رساند و دیگر کتاب نافع الافهام و رافع الایهام که
 در سال ۱۳۳۵ مطبوع گردید و نیز کتاب الابرار در رد بر
 میرزا غلام احمد قادیانی است و چون تا آخر الحیات ملازمه
 احتیاط و پاس مقامش نمود تألیفاتش در نشر و نظم صریح رایج
 با مریدان انتشار نداد و طبرای نمونه شمه ای از ابیاتی را
 که تعلق باین امر دارد ثبت مینماییم از آنجمله در منتخب
 نفیس است که در اقامت نوچه آن روزی در حضور شجاع الدوله
 ایلدانی عظیم الشان خراسان اشعاری عاشقانه و ابیاتی
 مجذبهانه بسیار آمد . عمانا از اثر بعضی از حضار آن انجمن
 عالی تمدنی بلکه تحدی شد که باین روش بدیع و امروز جدید
 سخن نمیتوان گفت : (اشعار از نبیل زرندی و مهالمسش
 چنین بود :

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

عمان دلدارا بیوتی عمان رخسار یاقوتی

ز شرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

حضرت شیخ قلم برداشته و بدون رویه این چهار پاره را
نگاشتند موافق اصطلاح قوم فلاشاحه ولا لوم :

| | |
|----------------------|-----------------------|
| سواری آمد از بیدا | زرویش نور حق پیدا |
| جهان برحسن او شهیدا | تمشی کن تماشا کن |
| پیغمبر آمد از یثرب | طلوع خورشید از مغرب |
| زوجه آله منو بشارب | تمشی کن تماشا کن |
| بیامد عیسی از گردون | برست از بطن تو ذوالنن |
| چو یوسف شد ز چمبرون | تمشی کن تماشا کن |
| شمیعی پاک از عیسی | کلیمی ماه در جیبی |
| رسید از مکن غیبی | تمشی کن تماشا کن |
| چو صبح جان تنفس زد | دم از روح تقدس زد |
| بآفاق و بانفس زد | تمشی کن تماشا کن |
| به می منگر بساقی بین | بوجه آله باقی بین |
| حجازی را عراقی بین | تمشی کن تماشا کن |
| گهی پشت حمار آید | گهی اشتر سوار آید |
| گهی توسن بیمار آید | تمشی کن تماشا کن |
| جهان مست مدام او | روان هست از کلام او |
| قیامت در قیام او | تمشی کن تماشا کن |
| یکی خورشید پنهانی | دمید از صقع ربانی |
| بیا انوار یزدانی | تمشی کن تماشا کن |